

بخش چهارم از سلسله مقالات ساختارشناسی اجتماعی:

جنبش اجتماعی و اجتماع در جنبش

پیشینه بر سلسله مقالات :

در طی دو سال گذشته، به همراه تعدادی از دوستان و هم نظران، بحث‌های متعددی را در زمینه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی به پیش برده ایم. در عین حال، صحبت از جمع بندی این بحث‌ها و به نگارش درآوردن آن همیشه مد نظر ما نیز بوده است. بحث اساسی ما در مورد نگارش، بر این پایه استوار بوده است، که مبنای نگارشی همیشه می‌باید ابعادی را مورد توجه قرار دهد که بدان کمتر پرداخت شده و نه اینکه تکرار گفتار دیگران، زیرا ما بعنوان چپ، نمی‌باید برای نشان دادن به هم پیوستگی یمان تکرارکننده بیان هم باشیم، که برعکس بیان‌های ما می‌باید مکمل یکدیگر باشند! در عین حال می‌باید زمانی بحث‌ها را بصورت نوشتاری بیرون دهیم، که شرایط ارائه سلسله وار آن نیز میسر باشد. دلیل این مسئله نیز بسیار روشن است، اول آنکه برای علاقه‌مندان، قطع و یا فاصله بسیار طولانی بین مقاله‌ها، به هم پیوستگی آنان را تضمین نمی‌کند. دوم آنکه، بحث‌ها می‌باید به اندازه کافی کوتاه و منسجم باشد، که ارائه خود آن، به بحث‌ها و پلمیک‌های دیگری دامن زند. از اینرو کلیه مباحث و نظراتی که در این سلسله مقاله‌ها درج می‌گردد، نمی‌تواند یک بحث کامل پنداشته شود. علاقه ما بر این است که بتوان، با به کارگیری و درکنش و واکنش با نظرات مختلف، هر یک از این مباحث شکافته شوند و به یک جمع بندی مشترک برسند. از اینرو کلیه این مقالات، آغاز کارند و نه پایان آن.

نکته دیگر اینکه، اگرچه من ویراستار این سطور این هستم، ولی نظرات و تفکرات و پالایش‌های تحلیلی، صرفاً از آن من نیست. این را می‌باید از آن دوستان بسیار گرانقدری دانست که چه در ایران و چه در خارج از کشور، وقت خود را به این مهم اختصاص داده‌اند و می‌دهند، تا مطالبی تهیه گردد که بتوان آنها را به دیگران ارائه داد و منتظر کنش‌ها و واکنش‌های دیگران هم بود.

دیدگاه همگی ما بر این پایه استوار است که امروز چپ نمیتواند صرفاً نماینده دگراندیشی سیاسی باشد، اگر ما به عنوان چپ، نگاهی اجتماعی داریم، اگر ما به عنوان چپ، تحولات رادر تمامی عرصه‌های اجتماعی می‌خواهیم، و اگر ما به عنوان چپ، نقطه آغازمان تمامی عرصه‌های اجتماعی است، پس نمی‌توان و نباید، دگراندیشیدنمان، نمادی صرفاً سیاسی داشته باشد. می‌باید بتوانیم جامعه را در تمامی عرصه‌های زندگی روزانه آن مورد توجه قرار دهیم، می‌باید حتی بتوانیم، پدیده‌های سیاسی جامعه‌مان را در پیوند با عرصه‌های دیگر فرهنگی، اجتماعی و روانشناسی و اقتصادی قرار دهیم و نه نیم نگاهی تاریخی، که نگاهی تاریخی نیز به این عرصه‌ها داشته باشیم. حیات جامعه انسانی بطور عام و حیات اجتماعی انسان بطور خاص، تک بعدی نیست که ما صرفاً به دلیل بحران‌های متعدد سیاسی، عجلانه آن را به یک بعد، آنهم تنها سیاسی محدود کنیم.

مقدمه بر مقاله:

هدف این بخش از سلسله مقالات، بررسی مفهوم جنبش و از این کانال بررسی ساختار جنبش در ایران است. دلیل ارائه مفهوم جنبش در این است که متأسفانه در ایران، جنبش به عنوان یک واژه از مفهوم اصلی خود خارج شده است و عموماً هر حرکت اعتراضی وسیع معادل جنبش قرار می‌گیرد به همین دلیل ما شاهد یک جامعه در جنبش هستیم تا یک جنبش اجتماعی! هدف این مقاله در این است که با ارائه نمونه‌های تاریخی در ایران، فرایند حرکت‌های جنبشی را مورد بررسی قرار داده و از این زاویه، علل عدم حضور جنبش‌های اجتماعی از منظر ساختارشناسی را به بحث بگذاریم.

مفهوم جنبش و عملکرد جنبشی:

جنبش اجتماعی همانند تمامی واژگان علمی دارای یک مفهوم تعریفی است که لزوماً متعارف با آنچه در ادبیات روزمره و یا توده‌ای از آن استفاده می‌گردد نیست. از اینرو جنبش اجتماعی به عنوان یک پدیده و با توجه به دید حاکم بر بررسی اجتماعی، حتا در عرصه علمی نیز تعاریف مختلفی از آن شده است. به همین دلیل بر مبنای نگاه ساختارشناسی ما، می‌باید در اینجا تعریفی ارائه داد که به این مفهوم روشن گردد.

جنبش به مفهوم حرکت در جهت جابجایی بخشی یا کلیتی از یک ساختار است. این حرکت می‌تواند با توجه به هدف مندی مشترک خود، در مقابل یا در راستای ساختار موجود قرار گیرد. از اینرو جنبش اجتماعی به این معنا است که گروه‌های کثیری از مردم یک جامعه با هدف مندی مشترک و تفکر مشترک در جهت تغییر، تثبیت و یا بنا نهادن یک بخش و یا کلیتی یک ساختار اجتماعی فعالیت کنند. این حرکت شامل قدم‌های مختلفی است که لزوماً هم شکل نیستند ولی هدف مندی مشترکی را دنبال می‌کنند. به مفهوم دیگر، یک جنبش اجتماعی می‌تواند فرای یک استراتژی، شامل تاکتیک‌های مختلفی نیز باشد. نکته دیگر اینکه جنبش اجتماعی از آنجایی که می‌تواند پدیده‌های مختلف حیات یک اجتماع را مورد هدف خود قرار دهد، می‌تواند شامل ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، علمی، ادبی و غیره باشد.

در این تعریف چند کلمه کلیدی وجود دارد که بدون توجه به آنان و بدون توجه به در هم تنیدگی آنان به عنوان اجزا تشکیل دهنده یک کلیت، یعنی جنبش اجتماعی، دچار این مشکل خواهیم شد که هر حرکت اعتراضی وسیعی را نام جنبش به آن دهیم. مشکلی که در حال حاضر بخش وسیعی از دگراندیشان جامعه ما را نیز به این اشتباه انداخته است. دقیقاً به دلیل همین برداشت غلط نیز هست که اکثر جنبش‌ها در تقابل و یا در اعتراض به یک ساختار می‌بینیم و خصلتی ساختار شکنانه (آنهم در بعد سیاسی آن) به آن می‌دهیم. حال آنکه یک جنبش می‌تواند در جهت باروری یک ساختار و یا تغییر آن نیز باشد؛ بدون آنکه ساختار شکن باشد.

زمانی که از ساختار در این تعریف استفاده می کنیم می باید توجه داشته باشیم که یک جامعه ساختارهای گوناگونی دارد. این ساختار می تواند فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و یا اجتماعی باشد. بنابراین در وجه اول یک جنبش می باید مشخص کند که کدام بخش ساختاری را مورد توجه قرار میدهد. در عین حال این توجه همیشه در تقابل نیست. یک جنبش می تواند در جهت تغییر، تثبیت و یا بنا نهادن یک ساختار قدم بردارد. از اینرو لزوماً در تقابل با یک حکومت و یا دولت و یا نظام نیست. نکته کلیدی دیگر هدفمندی مشترک و تفکر مشترک است. این هدف مندی و تفکر مشترک می باید ساختار را مورد توجه قرار دهد. این توجه یا به بخشی از ساختار است و یا به کلیت آن.

با توجه به این توضیح می بینیم که حتا به عنوان مثال یک حرکت اعتراضی چند میابونی به خودی خود یک جنبش نیست. زیرا این حرکت تمامی اجزا تشکیل دهنده تعریفی جنبش را در خود حمل نمی کند. یک حرکت اعتراضی صرفاً بخش هایی از این اجزا را در درون خود دارد.

در ادامه این تعریف جا دارد که عملکرد جنبشی را مورد بررسی قرار دهیم. عملکرد جنبشی به کلیه راه کارهایی گفته می شود که در خدمت هدفمندی و تفکر مشترک جنبش باشد. به بیان ساده تر، اگر هدفمندی و تفکر مشترک، چارچوب یک جنبش را تعیین میکنند، عملکرد جنبشی رقم زننده محتوای آن است.

نکته بسیار مهم دیگر این است که تفکر مشترک در یک جنبش به مفهوم ایدئولوژی مشترک نیست. یک جنبش می تواند دارای یک ایدئولوژی مشترک باشد و لی این مشخصه نمی تواند، به عنوان صفت میزبه هر جنبشی قرار گیرد. تفکر مشترک در حقیقت تئوریزه کننده هدف مشترک است. نمونه های بارزی که می تواند به روشن شدن تعریف ما کمک رساند، جنبش زنان، جنبش های رهایی بخش دهه های میلادی شصت و هفتاد و یا جنبش مشروطیت در ایران است. در کلیه این جنبش ها تفکر مشترک در توضیح هدف مشترک وجود دارد ولی از ایدئولوژی مشترک در آنان خبری نیست.

نگاه تاریخی به جنبش ها:

در طول تاریخ حیات جامعه انسانی، حضور جنبش های اجتماعی جزء در هم تنیده جامعه بشری بوده است. اگرچه جنبش ها چه در شکل و چه در محتوای خود، به یکسان و ادواری عمل نکرده اند؛ اما هر آینه که حرکتی و تحولی در شکل های ساختاری نیاز جامعه بشری را رقم زده اند، انسان نتوانسته است بدون استفاده از جنبش ها به این نیازها پاسخ دهد. از اینرو ما شاهد جنبش های مختلفی هستیم که ساختارهای متفاوتی از جامعه بشری را مورد توجه خود قرار میدهند که در عین حال با پیچیدگی ساختار جامعه، پیچیده گی های مختص به خود را نیز دارا می شوند.

در طول تاریخ بشری اما، خصلت و گستردگی جنبش های اجتماعی بدان مفهومی که در بالا به آن اشاره کردیم، صرفاً در طول حیات سرمایه داری قابل مشاهده اند. علت هم در این است که در دوره های قبلی همانند برده داری و فئودالی، عمده توجه ساختاری برای تغییر و یا تحول بنیادی، به وضعیت حقوقی و معیشتی مردم و گروه های اجتماعی بود که به واقع هر تغییری را در کنش و واکنش با حاکمان دولتی و سیاسی جامعه قرار می داد. از قیام های مختلف بر علیه برده داران تا زمین داران بزرگ در فئودالیسم، می توان جنبش هایی را دید که حتا برای دست یابی به بهبود وضعیت معیشتی خود چاره ی دیگری جز رو در رویی با طبقه حاکم نداشتند. از اینرو در این دوره ها، جنبش هایی ایجاد شدند که به واقع هدفشان براندازی حاکمان بود و از اینرو صرفاً ساختار سیاسی جامعه را مورد توجه و تهاجم قرار می دادند. بخش هایی از این جنبش ها یا سرکوب و یا به انقلابات اجتماعی تبدیل شدند. بنابراین نمود مشخص این دو دوره، در جنبش هایی است که بر علیه ستم گری، زورگویی، بی حقوقی طبقاتی و فقر مطلق، فعالیت می کردند و از اینرو دیگر ساختاری اجتماعی، همانند فرهنگی، هنری و یا علمی را مورد توجه قرار نمی دادند. دلیل هم بسیار روشن است، در این دوره ها، بخش های دیگر ساختاری، باز هم در دست حکمرانان و درباریان بود؛ از هنر و ادبیات گرفته تا دانش ورزی و پژوهش، حیات روزمره احاد اجتماعی را در بر نمی گرفت، و از اینرو توده های مردم نیز، با شکل فراگیر آن، همان گونه که در دوره سرمایه داری شاهد آن هستیم، با این بخش های ساختاری کاری نداشتند. به همین دلیل هم هست که در این دوره ها، ما شاهد جنبش هایی در عرصه های فرهنگی و اجتماعی نیستیم.

با شکل گیری جامعه شهری به عنوان وجه غالب اجتماعی، تولیدات کارگاهی، وسیع شدن وجه تجارت مالی، طبقه جدیدی رشد نمود که می باید تمامی عرصه های گذشته را در وجوه ساختاری بشکند تا بازمانده ای از دوره های قبل باقی نماند. از اینرو هر حرکت و هر جنبشی می بایست بتواند تمامی وجوه ساختاری گذشته را مورد حمله قرار دهد. این دیگر فقط مسئله استبداد سیاسی، حاکمان دائمی العمر و یا بهره کشی زمین داران نبود که جلوی رشد بورژوازی جوان را می گرفت؛ که حتا فرهنگ، ادبیات، علم، تفکر پژوهشی و تولید صنعتی نیز بود که می باید سد راه ادامه ساختار گذشته باشد. بنابراین این، تمامی این عرصه ها، عرصه فعالیت اجتماعی بورژوازی نو پا شد. فرهنگ، ادبیات و علم را

که سالیان سال، در درست حکمروانان و طبقه اشراف بود، به میان توده های شهری آورد. جنبش های اجتماعی وسیع ایجاد شد. به همین دلیل است که برای اولین بار در تاریخ حیات انسانی، ما شاهد جنبش های دیگری نیز هستیم که فقط ضد استبدادی و یا بر علیه حاکمان نیست، بلکه جنبش هایی است که می خواهد تمامی ساختارهای اجتماعی را نه تغییر که از بنیان ویران کند. جنبش هایی که در ادامه خود به انقلاب اجتماعی آن عصر منتهی شد.

بنابراین به واقع حضور و شکل گیری جنبش های اجتماعی در تمامی ساختارهای جامعه انسانی، از مشخصات بارز دوران سرمایه داری است. جنبش هایی که فعالین آن، نه لزوما سیاستمداران و رهبران سیاسی توده های درگیر مبارزه ضد استبدادی، که فعالین آن از هنرمندان، شاعران، نویسندگان، دانشمندان، حقوق دانان و ... هستند که هر کدام در جنبش خود، سعی در تغییر ویا تحول تفکری و ساختاری دارند. اینان دیگر وابستگان به دربار و یا حکومت و حکمرانان نیستند، که نیروهای اجتماعی هستند که سعی دارند زندگی روزمره اجتماعی را چهره ای دیگری بخشند و اکثریت جامعه را به سمت تحولات ساختاری بکشانند. توده های مردم نیز که تمامی این وجوه را در حیات روزمره خود می ببینند، هرکدام با توجه به جایگاه خود، در این یا دیگری شرکت می جویند و چهره جامعه به یک چهره تحول خواه گسترده تبدیل می شود. به واقع در طول هیچ دوره ای از تاریخ بشر، کلیت جامعه به اندازه دوره بورژوازی جوان و تحول خواه، درگیر جنبش های اجتماعی در زمینه های مختلف نبوده است. آنچه در این دوره به کمک جنبش های مختلف اجتماعی آمد، حضور اجتماعی علم و پژوهش های ساختارشنکانه علمی نیز بود، حضوری که به کلیه این جنبش ها به خصوص در عرصه هنری و فرهنگی، رنگ و بوی دیگری داد.

متأسفانه در این مقاله مجال مطرح کردن بیشتر این تاریخچه نیست ولی باید به یک نکته توجه داشت که اگرچه با توجه به رشد سرمایه داری و تا به امروز، تراکم و وسعت نوع جنبش های اجتماعی نسبت به صده اولیه این دوران، کاهش پیدا کرده است و اگرچه هنوز هم تغییرات ساختاری وجه میزبه جنبش های اجتماعی کشورهای اروپایی است ولی این کاهش نتوانسته است، تفکر جنبشی و جنبش گرایی را از مناسبات تفکری شهروندان جامعه بزدايد. تخصصی شدن جامعه و اعتقاد به کار تخصصی، اگرچه توانست بخش وسیعی از مردم را به عنوان فعالین این جنبش ها به کناری کشد و وظیفه تغییر ساختاری را به فعالین حرفه ای این عرصه ها دهد، ولی این تفکر نهادینه، بنیاد بسیاری از حرکت هایی است که قصد دارند، شهروندان بیشتری را به سمت خود کشند و از اینرو جنبش اجتماعی را دامن زنند که توجه به بنیادهای ساختاری دارد تا تغییرات بطور خلاصه می توان گفت که جنبش های اجتماعی که در تمامی عرصه های ساختار اجتماعی، فعالیت شهروندان و دگراندیشان اجتماعی را دامن زد، به واقع با تولد سرمایه داری آغاز گشت و تفکر جنبش اجتماعی در حیات روزمره جامعه را دامن زد. نموداری از ریشه ای شدن تفکر جنبشی در این نوع جوامع را می توان در زندگی انجمنی بسیاری از شهروندان دید. در حقیقت تفکر جنبشی، جزئی از فرهنگ اجتماعی بخش وسیعی از مردم است که از پایین سعی در تغییر و رشد خواسته های اجتماعی دارد که با توجه به مقیاس و خواست شرکت کنندگان، می تواند برد محلی یا سراسری پدیدآورد.

تفکر و حیات جنبشی در ایران:

تا مقطع تولد سرمایه داری در ایران، جنبش های اجتماعی از لحاظ خصلت و چارچوب هایش، در مقایسه با دیگر کشورها و در دوره های مشابه تاریخی و ساختاری، تفاوت اساسی ندارد. این بدین مفهوم است که عمدتاً وجه اصلی جنبش ها در ضدیت با دیکتاتوری و سعی در برچیدن بساط حکمرانان بوده است. از این رو وجهی سیاسی داشته است. این مسئله را همانطور که در بالا نیز بدان اشاره شد، می توان در کشورهای دیگر اروپایی نیز قبل از ظهور سرمایه داری دید. آنچه در ایران تا دوره فعلی می توان دید، فاصله گیری ساختاری و تاریخی تفکر و حیات جنبشی از شکل های کلاسیک سرمایه داری و مشابهت زیاد با شکل آسیایی در دیگر کشورهای این منطقه است. نمونه این مسئله را حتماً می توان در دیگر کشورهای غیر آسیایی بعنوان مثال در آمریکای لاتین و یا کشورهای شمال آفریقا نیز دید. بدلیل جلوگیری از طولانی شدن مقاله، در اینجا مقایسه این کشورها با ایران را مطرح نمی کنیم و صرفاً به اشاره به این مشابهت ها بسنده می کنیم.

در بخش های قبلی این سلسله مقالات، به این نکته پرداختیم که نطفه های سرمایه داری در اواخر دوره قاجاریه، در میان درباریان و اطرافیان دربار شکل گرفت و کلاً بازار و تجارت به شکل مستقیم و یا غیر مستقیم در دست این عده بود. از اینرو تفکر از بالا به پایین و کنترل اعتراضات پایینی ها بر علیه مناسبات رعیتی و فئودالی جامعه ایران، از خصلت های بارز بورژوازی تازه پا گرفته ایران بود. به همین دلیل هم هست که تفکر جنبشی و نهادهای اجتماعی مبتنی بر جنبش های اجتماعی نتوانست هیچ گاه در ایران توسط این طبقه پا گیرد. انجمن ها و نهادهای توده ای نیز که از بالا توسط رهبری جنبش های اجتماعی پا می گرفتند، در عمل به دلیل ساخت و پاخت های رهبری و یا سرکوب آن تماماً سرکوب و یا منحل گردیدند. به همین دلیل در ایران، نقش رهبری در پاگیری و یا شکست حرکت و جنبش های اجتماعی اساساً بیش از آنچه یک جز از کلیت یک جنبش باشد همیشه به عنوان نقش کلیدی خود را مطرح نموده است.

مشخصه دیگر جنبش های اجتماعی در ایران، در این است که جنبش های اجتماعی اساسا خصلت سیاسی و بنیان فکری استبدادی را داراست. در حقیقت حتا پس از روی کار آمدن نظام سرمایه داری در ایران، هیچ گاه مشخصه ضد استبدادی و سیاسی جنبش ها فراتر و گسترده تر نشد. از اینرو ما در ایران هیچ گاه شاهد جنبش هایی در عرصه های دیگر اجتماعی همانند فرهنگی، هنری، علمی و غیره نبوده ایم. خود این مسئله نیز دلیل دیگری بر این موضوع است که چرا نقش رهبری در جنبش های اجتماعی یک نقش کلیدی به خود می گیرد. چون خصلت اصلی این جنبش ها سیاسی است و طبیعتا حکومت و دولت را مورد حمله قرار می دهد و از طرف دیگر کلیه رایزنی ها از بالا و بر فراز توده های شرکت کننده در این جنبش ها رقم زده می شود. از اینرو ما شاهد تفکر جنبشی در میان طیف وسیعی از شهروندان جامعه نیستیم.

در تاریخ بورژوازی ایران، ما شاهد چند نمونه جنبش های اجتماعی هستیم که با نگاهی به آنان شاید بهتر بتوان به نکات مطرح شده توجه کرد.

جنبش مشروطیت یکی از این نمونه ها است. این جنبش اگرچه طیف بسیار وسیعی از مردم را به خصوص در شهرهای بزرگ فعال نمود، ولی نه ایده آن و نه رهبری آن، برآمده از پاگیری آن از پایین بود. تفکر مشروطیت بر علیه مشروعیت، برگرفته از آنچه بود که در اروپا جاری شد، یعنی نیازمندی بورژوازی جوان اروپایی به مشروعیت قانون و نه مشروعیت پادشاه. از اینرو کلیه نهادهای حکومتی دوران فنودالی از جمله سلطنت و قدرت مطلق پادشاهی، از جمله نهادهایی بودند که در فرانسه و انگلیس توسط بورژوازی بر علیه اشرافیت مورد هدف قرار گرفتند و جنبش وسیعی را ایجاد نمود. جنبشی که در حقیقت قبل از به قدرت رسیدن بورژوازی، حرکت های اجتماعی خود را آغاز نموده و زمره های مخالفت قوی را در بین اقدار مردم با خود داشت. بنابراین این ایده نه بر پای واقعیت های اجتماعی و حرکت های جاری در بین مردم ایران که در بین دگراندیشان اجتماعی آن دوره مطرح گردید. جهت و جریان اصلی پیش برنده سیاست ها هم در میان تجار و روحانیان بود و عموما حرکت ها و تاکتیک های مبارزاتی آن دوره نیز برخاسته از توده های مردم و یا در دست نهادهای محلی و مردمی نبود. در پایان نیز با زدو بندهای سیاسی پشت پرده این دو گروه عمده رهبری کننده، یعنی تجار و روحانیان با نیروهای خارجی و دربار، به شکست انجامید.

جنبش تحول خواه دیگری که اگرچه به سراسر ایران کشیده نشد ولی در آذربایجان و گیلان نمود چشم گیری پیدا کرد. جنبش اجتماعیون عامیون بود. این جنبش تحول خواه نیز، که دیدی چپ به تحولات اجتماعی ایران داشت؛ از لحاظ ساختارشناسی جنبشی، از دیگر جنبش های تاریخ ایران، مشخصه متفاوتی نداشت. این ایده عمدتا از احزاب کمونیستی اروپایی و پس از آن کمینترن منتج شد. اگرچه خواسته هایی دموکراتیک را مطرح می کرد و لی خود رهبری جنبش عملا با بیعت و یا عدم بیعت با احزاب برادر آن زمان، جهت گریهایی را به پیش می برد که باز هم به دلیل درگیری رهبری با نیروهای خارجی، عملا به شکست انجامید و رهبران آن نیز توسط نیروهای حکومتی کشته و یا دستگیر شدند.

جنبش مطرح دیگر، جنبش ملی شدن صنعت نفت بود. اگرچه این جنبش در ابتدای حرکت خود با اتکا به قانون اساسی و در چارچوب جنبش بر علیه حکومت بیگانگان و در جهت منافع اقتصادی شهروندان ایرانی شکل گرفت، ولی هم رهبری آن توسط مصدق بعنوان نخست وزیر و فردی از خود دولت و حکومت به پیش برده شد و هم اینکه شرکت توده های مردم در آن، نقش پشتیبانی رهبری بود، تا تشکیل دهندگان نهادهای اجتماعی این جنبش در سطح محلی و یا منطقه ای. کلیه سیاست ها و بعدها زد و بندهای پشت پرده با نیروهای حکومتی و خارجی نیز عملا در سطح رهبری صورت گرفت و توده های مردم در بی خبری به سر می بردند. سرکوب جنبش نیز با سرکوب رهبری آن بود و نه توده های این جنبش.

متأسفانه در حوصله این مقاله نیست که به جزییات این جنبش ها به پردازیم. امید است که دیگران با شرکت خود در این بحث های ساختاری، زوایای مختلف این جنبش ها را از نگاه ساختارشناسی مورد پژوهش قرار دهند.

در سالهای اخیر در ایران ما شاهد، رشد و تولد شکل های جدیدی از حرکت هایی از پایین هستیم که درحقیقت بخش هایی از شهروندان جامعه را به فعالیتهایی کشانده است که می توانند نهادهای اولیه جنبش های اجتماعی به حساب آیند. اگرچه الگو این گونه نهادها همانند بسیاری از الگوهای ساختاری دیگر از کشورهای اروپایی آماده است، و حتا با نام خارجی ان جی او آغاز بکار کرده اند؛ اما شکل جدیدی از فعالیت هاست که سابقه چندان دوری در ایران ندارند. سابقه فعالیت های انجمنی البته در تاریخ معاصر ایران وجود دارد و نمونه های آن را در آذربایجان، گیلان و تهران داشته ایم. تفاوت اساسی این ان جی او ها با زندگی انجمنی در این است، که شکل شبکه ای فعالیت و گسترش آن به واحدهای مشابه را

در نظر دارد، حال آنکه الگوی انجمنی، بیشتر مشخصه محلی و سازمان یافتگی شهروندان یک منطقه را مورد توجه خود داشت. مشخص دیگر آن جی او ها در گستردگی نوع و اهداف آن است. این آن جی او ها در برگیرنده فعالیت‌هایی است که هم پدیده‌های اجتماعی همانند اعتیاد، از کارافتادگی و نقص عضو را مورد توجه قرار می‌دهد و هم گروه‌های اجتماعی همانند دانشجویان، زنان، کودکان را شامل می‌شود. از اینرو در جهت تخصص یافتگی خود برای پرداختن به ساختارهای اجتماعی در حوزه‌های مختلف به پیش می‌روند.

آن جی او ها به این دلیل که در دوران پاکیری خود به سر می‌برند هنوز جزیی از ساختار اجتماعی جامعه ایران نیستند و بیشتر از فعالین تشکیل شده است. از اینرو آن دسته از شهروندان که درگیر این تغییرات هستند، خود از فعالین این نهادها می‌باشند. به مفهوم دیگر، این نهادها هنوز به صورت نمایندگی تفکری و یا بخش سازمان یافته یک جنبش اجتماعی نیستند.

حضور طرفداران دولت یا حکومت در این نوع نهادها هم، در مسیر همان ساختاری است که تاکنون در جامعه ایران مرسوم بوده است. در طول همه این سالها به خصوص پس از تولد سرمایه داری در ایران، ما کمتر شاهد ایجاد نهادهای مردمی هستیم که دولت به شکل مستقیم و یا غیر مستقیم در آن شرکت نداشته باشد. هدف نیز طبیعتاً کنترل حرکت شهروندان است.

آن جی او ها از اینرو اولین نهادهای شکل یافته جوامع سرمایه داری در ایران است که اگرچه با تاخیر چند صد ساله ولی به آرامی می‌توانند بخشی از ساختار ثابت اجتماعی جامعه ایران باشند. در همین رابطه می‌توان گفت که آن جی او اگرچه در اروپا محصل حضور جنبش‌های اجتماعی طولانی مدت، وجود نهادهای انجمنی در هم تینده به فرهنگ اجتماعی هستند؛ ولی در ایران این ریشه را نمیتوان در آن جی او دید. این نهادهای شهروندی، همان شکل ساختاری را دنبال می‌کنند که دهها نهاد دیگر، همانند پارلمان، که به عاریت گرفته می‌شود و شکل آسیایی خود را می‌گیرد. اگر کلیه این نهادها چه دولتی و چه شهروندی در کشورهای اروپایی ریشه در تاریخ تحول خواهی و بنیان برافکنگی یک ساختار را دارند، در الگوی آسیایی آن، این نهادها عمیقاً از تأثیرات و نهادینه شدن فرهنگ آلترناتیو بی بهره اند. منظور از فرهنگ آلترناتیو در اینجا، فرهنگ ضد حکومتی نیست، بلکه فرهنگی است که خود ساختار فرهنگی را می‌تواند قابل تغییر ببیند و به آن باور شهروندی بخشد!

پایان سخن:

در این مقاله سعی شد که به مفهوم جنبش، جنبش اجتماعی در شکل کلاسیک آن و با توجه به این مسئله جنبش‌های اجتماعی در ایران پرداخته شود. از اینرو شاهد آن بوده ایم که از منظر ساختارشناسی اگرچه جامعه ایران در جنبش به سر می‌برد، ولی این حرکتها صرفاً به دلیل گستردگی آنان و یا هدف مندی سیاسی آن با جنبش اجتماعی و حضور این جنبش اجتماعی کاملاً متفاوت است.

پیامد های ساختاری این مسئله طبیعتاً می‌باید هم در بعد فردی و هم در بعد گروه های اجتماعی مختلف مورد بررسی قرار گیرند. از آنجاییکه این پیامدها نیاز به بحث طولانی تری دارند، بخش پنجم این سلسله مقالات را به این امر اختصاص داده ایم. بخش پنجم با عنوان "پیامدهای ساختاری عدم وجود جنبش های اجتماعی" سعی خواهد نمود این مبحث را باز نموده و نشان دهد که چرا حتا در میان دگراندیشان و تحول خواهان نیز بحث بر سر "ایجاد جنبش های اجتماعی" در شکل آسیایی آن، یعنی ایجاد آن از بالا و تعیین رهبری از قبل، مورد توجه بسیاری قرار می‌گیرد. از اینرو بخش پنجم این سلسله مقالات، با پرداختن به این نکات سعی خواهد داشت دلایل شکست در ایجاد و یا عدم حضور جنبش های اجتماعی از دیدگاه ساختارشناسی را بازگو نماید.

در پایان، علاقمندی که مایل هستند بخش های قبلی این سلسله مقالات را مستقیماً دریافت نمایند، می‌توانند با پست الکترونیکی در تماس باشند.

alifarmandeh@yahoo.com

علی فرمانده، بیست و هشتاد و سیصد هشتاد و هشت معادل سوم نوامبر دو هزار و نه